ترجمه فارسی مجلد سوم «سرمایه» منتشر شد

تاریخ سرمایه

گروه اندیشه: گروندریسه نخستین اثری بود که مارکس در پاسخ به بحران اقتصادی ۱۸۵۷ دنیای سرمایه‌داری نوشت. بخش کوچکی از این کتاب با عنوان «در نقد اقتصاد سیاسی» در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت. مارکس در مقدمه معروفی بر آن که به پیشگفتار ۱۸۵۹ شناخته می‌شود اشاره کرد در آینده قصد دارد شش مبحث را بررسی کند: سرمایه، مالکیت ارضی، کار مزدبگیری، دولت، تجارت خارجی و بازار جهانی. مارکس بحث اول یعنی سرمایه را به سه قسمت کالا، گردش و سرمایه به طور عام تقسیم می‌کند. اما در ۱۸۶۷ در پیشگفتار بر سرمایه طرح دیگری ارائه داد که شامل سه بخش بود: جلد اول سرمایه، جلد دوم شامل کتاب دوم درباره گردش و کتاب سوم با عنوان درباره فرایند سرمایه در تمامیت خود و جلد سوم شامل کتاب چهارم با عنوان تاریخ نظریه. اما همان‌طور که می‌دانیم عملا کتاب دوم و کتاب سوم توسط انگلس در دو جلد جداگانه چاپ شد و بخشی از کتاب چهارم توسط کائوتسکی با عنوان نظریه ارزش‌های اضافی انتشار یافت. یکی از معدود آثاری که مارکس انتشار داد، جلد یکم سرمایه بود که ویراست اول آن در سال ۱۸۶۷ انتشار یافت. مارکس ویراست دوم آن را در سال ۱۸۷۲ و ترجمه فرانسوی آن را بین سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ منتشر کرد و تنها در دهه ۱۸۸۰ شروع به کار بر ویراست سوم و نیز ترجمه انگلیسی آن کرد. به این ترتیب، هنگام بررسی بخش بزرگی از آثار مارکس باید به ویراست‌هایی رجوع کنیم که افراد دیگری غیر از مارکس منتشر کرده‌اند. ارجاعات گسترده ادبی و هنری به نویسندگان و شعرای باستان و هم‌عصر مارکس، استفاده گسترده از صنایع ادبی مانند ایجاز، ابهام، تعلیق و به نوعی گنجاندن فضای فرهنگی اروپای مدرن که مارکس به‌شدت متأثر از آن بود خصلت روایی یگانه‌ای به جلد یکم می‌دهد که در جلد دوم و سوم وجود ندارد.

سه جلد کتاب سرمایه یک سه‌گانه را تشکیل می‌دهد که هر کدام عرصه معینی را می‌کاود. فرض‌های حاکم بر هر جلد منظر متفاوتی ایجاد می‌کند. در جلد اول از منظر تولید به کل سازوکار جامعه نگریسته می‌شود. فرض‌های اصلی همان فرض‌های اقتصاد سیاسی‌دانان کلاسیک است. در این منظر قیمت کالا با ارزش آن برابر است. چیزی به نام تجارت خارجی وجود ندارد. در چنین شرایطی مارکس آرمان‌های این اقتصاددانان لیبرال را تا انتها دنبال می‌کند. نتیجه چیزی نیست جز انباشت بی‌رحمانه سرمایه و ایجاد انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری از دل رقابت آزاد، یعنی فقیرشدن مستمر توده‌های مردم و ازبین‌رفتن شرایط معاش آنها و پیدایش اقلیتی بسیار ثروتمند. در جلد دوم به مسئله گردش سرمایه با تعدیلاتی در این فرض‌ها پرداخته می‌شود. سؤال مهم این است که تقاضای مؤثر برای کالاهای فزاینده که تولید می‌شود کجاست. در اینجا نگاه مارکس به جنبه‌های دیگری از انباشت سرمایه است. اگر قرار است جامعه سرمایه‌داری به حرکت روان خود ادامه دهد باید نوعی توازن برقرار شود بین دو بخش عمده اقتصاد این جامعه یعنی بخش تولید کالاهای مصرفی و بخش تولید کالاهای تولیدی. به عبارتی باید شرایطی ایجاد شود که طبقه کارگر توانایی خرید کالاهای مصرفی تولیدشده را داشته باشد. در جلد اول زاویه دید محدود است و در جلد دوم گسترده‌تر می‌شود. در جلد سوم تمامی فرض‌های تعدیل‌کننده مارکس کنار گذاشته می‌شود و در شرایطی که عوامل گوناگون بر هم اثر می‌گذارند سازوکار سرمایه‌داری از بُعدی تمام‌گستر بررسی می‌شود. دیگر ارزش با قیمت فروش یکی نیست. تجارت خارجی و بنابراین رقابت بین‌المللی یکی از عوامل مؤثر در اقتصاد است. تقسیم سود میان طبقات جامعه به یک عنصر مهم در تحلیل تبدیل می‌شود. همین شرایط مسئله بروز بحران و به عبارت دیگر گرایش نزولی نرخ سود را مطرح می‌کند که محور اصلی جلد سوم است. در ترسیم چنین گستره‌ای از عوامل با واقعیت جامعه سرمایه‌داری به صورتی مشخص روبه‌رو می‌شویم.

در مجلد یکم پیرامون پدیده‌هایی بحث می‌شود که فرایند تولید سرمایه‌داری را همچون فرایند تولید بی‌واسطه، در زنجیره‌ای عرضه می‌کرد که همه آثار وابسته بیرونی نسبت به این فرایند در آن از بررسی کنار گذاشته شده بود. اما این فرایند تولید بی‌واسطه، چرخه زندگی سرمایه را دربر نمی‌گیرد، فرایند یادشده در دنیای واقعی با فرایند گردش تکمیل می‌شود و این موضوع پژوهش در مجلد دوم است. گردش سرمایه سه جزء را دربر می‌گیرد: سرمایه پولی، سرمایه مولد و سرمایه کالایی. این‌ها سه مقوله مستقل سرمایه نیستند، بلکه سه شکل سرمایه صنعتی، یعنی مرحله‌های یک جنبه واحد از اقتصاد هستند. سرمایه ضرورتا این سه شیوه وجود را به خود می‌گیرد؛ آن‌ها شکل‌های متفاوتی‌اند که سرمایه، در مراحل متفاوت به خود می‌گیرد و رابطه متقابل آن‌ها هدف اصلی پژوهش در مجلد دوم است. در این مجلد، به‌ویژه در پاره سوم که فرایند گردش به‌عنوان واسطه فرایند بازتولید اجتماعی بررسی می‌شود، کل فرایند تولید سرمایه‌داری وحدت فرایندهای تولید و گردش است. در این دو جلد براساس نظریه ارزش اضافی مارکس می‌فهمیم که منشاء مازاد برای سرمایه با هر نامی (سود یا ارزش اضافی) از روند تولید ناشی می‌شود و ربطی به روند گردش ندارد. کار کارگر مقداری کار اضافی برای سرمایه‌دار دربر دارد یعنی مازاد ناشی از کار کارگر و ناشی از سرمایه متغیر است و هیچ ربطی به سرمایه ثابت مثل ماشین‌آلات، شرایط کار، ساختمان‌ها و غیره ندارد. زیرا ارزش سرمایه ثابت به محصول انتقال می‌یابد و تأثیری در افزایش ارزش یا ایجاد ارزش اضافی ندارد. هدف مجلد سوم کشف و ارائه شکل‌های انضمامی است که از فرایند حرکت سرمایه به‌عنوان یک کل سربرمی‌آورند. سرمایه‌ها در حرکت بالفعل خود با هم مواجه می‌شوند، و هیئت سرمایه در فرایند تولید بی‌واسطه و فرایند گردش، تنها لحظه‌هایی ویژه از این حرکت به‌نظر می‌رسند. به این ترتیب، پیکربندی‌های سرمایه گام به گام به شکلی نزدیک می‌شود که در سطح جامعه، در کنش سرمایه‌های متفاوت بر یکدیگر، یعنی در رقابت، و در شناخت عادی خود کارگزاران تولید ظاهر می‌شود. در جلد سوم به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که چرا ارزش اضافی به سود بدل می‌شود، چرا نرخ ارزش اضافی به نرخ سود بدل می‌شود، چرا نرخ سود میانگین ایجاد می‌شود، سود سرمایه تجاری بدون تولید از کجاست، اجاره یا رانت ارضی فرد زمین‌دار از کجا می‌آید و چرا سرمایه‌های برابر سود برابری دارند. (درسگفتارهای «سرمایه»، حسن مرتضوی، سایت نقد اقتصاد سیاسی)

نخستین ترجمه سرمایه به فارسی، اثر ایرج اسکندری، دبیر اول وقت حزب توده ایران بود که ابتدا به صورت پنج جزوه در فاصله خرداد ۱۳۴۵ تا آذرماه ۱۳۴۹ منتشر شد و پس از آن در سال ۱۳۵۱ به صورت مجلدی واحد نشر یافت. ترجمه جلدهای دوم و سوم سرمایه نیز پس از آن از سوی اسکندری و انتشارات حزب توده ایران منتشر شد. ترجمه اسکندری در سال‌های اخیر بار دیگر توسط انتشارات فردوسی تجدید چاپ شده است. جمشید هادیان نیز ترجمه دیگری از جلد نخست سرمایه ارائه کرده است که از سوی انتشارات نسیم در سال ۱۳۸۶ در اروپا منتشر شده است. در سال ۱۳۸۷ حسن مرتضوی مترجم آثار مارکسیستی ترجمه دیگری از جلد اول سرمایه انجام داد که ابتدا انتشارات آگاه و سپس انتشارات لاهیتا آن را تجدید چاپ کرد. ترجمه مرتضوی ابتدا براساس ترجمه انگلیسی بن‌فاوکس (انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۶) انجام شده و سپس با نسخه آلمانی، و ترجمه فرانسه تطبیق داده شده و پس از آن بار دیگر با ترجمه فرانسوی ژوزف روا (۱۸۷۵) که خود مارکس در آن اعمال نظر کرده، مطابقت داده شده است. مرتضوی جلد دوم را در سال ۱۳۹۳ و جلد سوم را هم امسال ترجمه کرد. مترجم در پیشگفتار خود بر جلد سوم گفته که برخلاف دو مجلد قبلی، در این مجلد به مقایسه ویراست انگلس از مجلد سوم سرمایه با خود دست‌نوشته‌های مارکس نپرداخته چراکه تغییرات گسترده انگلس در متن بیش از آن است که بتوان در یک مجلد تمامی آن‌ها را منعکس کرد: «ترجمه این کتاب را ابتدا براساس ترجمه انگلیسی انتشارات پنگوئن شروع کردم و سپس تمام متن را با متن اصلی آلمانی و ترجمه فرانسوی‌اش مقایسه کردم. چاره‌ای جز این نیست که خود دست‌نوشته مارکس که پایه کار انگلس بوده است جداگانه ترجمه شود؛ اما این خود برنامه دیگری است که امیدوارم روزی از پس آن برآیم. از آنجا که مجله ماتریالیسم تاریخی کل متن دست‌نوشته اصلی مارکس برای مجلد سوم را به انگلیسی ترجمه کرده اختلافات دو متن روشن شده است.»

علاوه بر مقایسه ترجمه با ویراست‌های آلمانی و فرانسوی، از خصوصیاتی که ترجمه مرتضوی را نسبت به نمونه‌های قبلی متمایز می‌کند آوردن توضیحات و پانوشت‌های متعدد و مهم مارکس است که در پایین هر صفحه آمده است. نمایه‌ها از دیگر خصوصیات قابل‌ذکر این نسخه‌ها هستند که کار را برای خواننده بسیار راحت می‌کند. ضمنا کمال خسروی مقدمه‌ای بر مجلد سوم نوشته که مقاله‌ای کارگشا برای فهم سه مجلد سرمایه به شمار می‌آید و در آن ایده‌ای را ارائه کرده که در فهم روش به‌کاررفته از سوی مارکس در سرمایه مهم است.

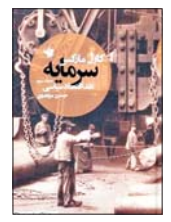

سرمایه (مجلد سوم)
کارل مارکس
ترجمه: حسن مرتضوی
چاپ اول: ۱۳۹۶
ناشر: لاهیتا
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

سیاست نوستالژی

ساموئل ایرل . ترجمه: محمدزمان زمانی

در سرتاسر جهان پیشرفته سرمایه‌داری و فراسوی آن، ملی‌گرایی نوستالژیک و بیگانه‌هراس در حال نضج‌گرفتن است. جمعی از رهبران پیر و جوان در حال سربرآوردن هستند که می‌گویند بهترین روزهای ما پشت سرمان است و آنها برای ساختن یک دیروز بهتر شایسته‌تر از همه‌اند. می‌گویند آینده را فراموش کن، اکنون گذشته است که باید وجود داشته باشد - ولی چنین نیست که همه به این گذشته فراخوانده شده باشند. در ایالات متحده، دونالد ترامپ پس از وعده مشهور «بازگرداندن عظمت به آمریکا»، سکان کاخ سفید را به دست گرفته، درحالی‌که هم‌زمان پیشنهاد تحریم و توقیف مسلمانان را مطرح کرده است. در فرانسه، ماریون لوپن با همین سنخ افسون‌گری‌ها در صدر آرا نشسته است: مدح و ثنای گذشته‌ای غرورآمیز، شماتت بابت «خطر مسلمانان». در روسیه، ولادیمیر پوتین به شکوه تاریخی کشورش متوسل می‌شود تا به جمعیت دفاع از حقوق دگرباشان حمله و نیرویش را بیش‌ازپیش مستحکم کند. در اطراف و اکناف جهان - از بریتانیا تا ترکیه تا فیلیپین- نسخه‌های متنوعی با همین مضمون را می‌بینیم: اشتیاقی سوزان به گذشته‌ای افتخارآمیز، همراه با دشمنی نسبت به «غریبه‌ها». تخیلات مربوط به این گذشته ملت به ملت فرق دارد ولی در نهایت با یک چیز معادل است: وطنی موهوم همراه با یک احساس شدید تعلق. در یک سطح، چنین نوستالژی‌ای چندان تازگی ندارد.

حافظه اسطوره‌ای همواره رکن و پایه ملت‌ها بوده و یادآوری گل و بلبلی و زارزدن برای روزگار ازدست‌رفته، قدمتی به درازای خود حافظه دارد. وقتی از مجارها بپرسی حال و روزشان چطور است ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید: «اوه، می‌دانی اوضاع تقریبا متوسط است؛ نه به خوبی دیروز، بهتر از فردا». ولی حتی اگر نوستالژی محرک و انگیزه‌ای دیرپاست محتوا و اهمیتش در صحنه سیاسی در طول زمان تغییر می‌کند. نوستالژی در آغاز یک بیماری محسوب می‌شد، بیماری‌ای که نخستین‌بار پزشکی سوئیسی در قرن هفدهم آن را تشخیص داد - به‌صورت تحت‌اللفظی به‌معنای میل وافر به بازگشت به خانه - و به‌قول معروف قابل علاج با مواد مخدر و سفر به سلسله‌جبال آلپ، ولی امروزه برعکس شده است: اینک این نوستالژی است که به‌عنوان درمان همه امراض سیاسی‌مان تجویز می‌شود.

اگر در سطح ماجرا باقی بمانیم، توسل به گذشته‌ای شادتر ممکن است خوش‌خیم و بی‌خطر به نظر برسد، ولی بخش بیشتر نوستالژی امروز همراه با اثرات جانبی مهلک و مضرش فرامی‌رسد. پیوند میان کسانی که به روزگار خاطره‌انگیز تعلق دارند تقویت می‌شود - همگی احساس درخانه‌بودن می‌کنند - حال آنکه دیگرانی را که چنین نیستند، بیش‌ازپیش منفک از جامعه می‌خوانند. نوستالژی‌پردازان مرتجع فقط با به‌حاشیه‌راندن‌دیگران - خارجی‌ها، مهاجران، طرفداران دگرباشان، همه کسانی که «به هیچ‌چیزی و جایی متعلق نیستند» - می‌توانند گذشته خاطره‌انگیزشان را بدل کنند به مکان توانمندی و قدرت‌شان. برای به‌عقب‌برگرداندن ساعت دیگران باید خاموش شوند. طرد دیگران باعث می‌شود گذشته‌شان هرچه باعظمت‌تر و پرشکوه‌تر به نظر آید، چیزی که فقط درباره گذشته خودشان واقعا می‌تواند ابراز شود.

این طنز تلخ و تاریک نهفته در زیر خشم ملی‌گرایان است خطاب به مهاجران: «به همان‌جایی برگردید که از آن آمده‌اید»: این بیگانه‌هراس است که بیش از هرکسی خواهان بازگشت به همان‌جایی است که از آن آمده - به نقطه تخیلی و ناب سرآغاز، برهه‌ای در تاریخ که سرزمین‌شان توده‌ای همگن و متجانس را تشکیل می‌داد. فرد نژادپرست، مانند همه نوستالژی‌پردازان بزرگ، دلتنگ خانه‌ای است که هرگز نداشته. درگیری با این نوستالژی و پاشنه‌آشیل آن دشوار است. آینده چیزی است که می‌توان بر سرش جنگید و حال چیزی که می‌توان آن را برگرفت یا ترک گفت ولی گذشته می‌تواند همواره هر آن چیزی باشد که ما می‌خواهیم باشد. با وجود این، فهم نیروهای پیش‌برنده خیزش مجدد سیاسی آن می‌تواند در شکست‌دادن افسون زهرآگینش ما را یاری رساند. وسوسه نگاه به گذشته به‌مثابه خرسندی از زمان حال به ناکامی می‌انجامد و ایمان به آینده رنگ می‌بازد. خاطرات مربوط به روزهای بهتر گذشته - چه واقعی و چه غیرواقعی - گریز ساده و آسانی است از احساسات ناامنی و بلاتکلیفی. امروزه، این احساسات به تمامی در پیرامون ما حضور دارند. زیگمونت باومن، جامعه‌شناس لهستانی، نوشت: «در هر سطحی از سطوح زندگی آدمی، وضعیت یکسانی دارید: بلاتکلیفی و عدم اطمینان». ولی نیروی اصلی پیش‌برنده این بلاتکلیفی آن‌گونه که ملی‌گرایان نوستالژیک می‌گویند چندفرهنگ‌گرایی و مهاجرت نیست. مقصر خیلی بزرگ‌تر از این‌هاست: سرمایه‌داری نولیبرال جهانی. سرمایه‌داری با به‌انقیاددرآوردن هر چیزی در پای منطق بازار دگرگونی عمده‌ای در جماعات محلی پدید آورد همراه با نوعی بی‌توجهی به همبستگی اجتماعی. اشکال جدید کار، سفر و ارتباط به سرعت متولد شدند درحالی‌که دیگر اشکال خیلی زود متروک شدند. اشکال جدید روابط اجتماعی سر برآوردند و دیگر اشکال منسوخ شدند. خیلی زود چیزهایی که دور و بر مردم را فرا گرفته بودند - از تاکسی‌های سیاه گرفته تا دفاتر پست، کارخانه‌های استیل تا معادن زغال سنگ - ناپدید شدند و همراه با آن هویت‌شان نیز ناپدید شد. بدون آنکه در افق نزدیک یا دور امید هیچ بهبودی برود - بانک انگلیس از یک «دهه ازدست‌رفته» حرف می‌زند - ناگهان این زمان حال است که همچون سرزمینی بیگانه به نظر می‌رسد.

پس برای نبرد با ملی‌گراهای نوستالژیک کافی نیست گذشته را از هاله تقدسش عاری کنیم. مهم‌تر اینکه، حسی از امید - از آینده‌ای جدید و بهتر که در راه است - باید احیا شود. این بزرگ‌ترین چالش پیشِ‌روی چپ است. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و مرگ نمادین اتوپیا که شوروی نماد آن بود، تعریف پیشرفت چیزی نبوده جز حک و اصلاحات توسعه‌محور وضع موجود نولیبرال. درحالی‌که برخی از پایان تاریخ سخن می‌گفتند آنچه به‌راستی بدان رسیدیم پایان آینده بود. نوشدگی ابدی سرمایه‌داری بدل شد به تداوم ابدی همان چیزی که بود - و به‌گونه‌ای متناقض‌نما، نوستالژی بدل به واکنش طبیعی شد: تنها جایی که برای تغییر ماند گذشته بود.

بسیاری از چپ‌ها نیاز به یک بدیل نو و امیدبخش را دریافتند. آنها تشخیص دادند نیاز فوری و اضطراری به صورت‌بندی و نبرد برای یک سیاست سوسیالیستی که به‌سادگی و صرفا به گذشته چنگ نمی‌زند. یک شروع خوب می‌تواند تأکید دوباره بر بی‌عدالتی محوری‌ای باشد که چپ همواره علیه آن قد علم کرده. نابرابری اقتصادی تازیانه تنبیهی است که به‌صورت هر جامعه سرمایه‌داری‌ای زده شده؛ ناخوشی‌ای که هر روز بد و بدتر می‌شود و همه بیماری‌ها از آن برمی‌خیزند.

آمار معرف حضور همه است: از زمان بحران مالی ۲۰۰۸، یک درصد بالای جامعه در آمریکا ۹۵ درصد رشد درآمد را تصاحب کرده. در بریتانیا فقط چهار روز طول کشید تا رؤسای معمولی «فوتسی» (شاخص صد بورس اوراق بهادار فایننشال‌تایمز) پولی را کسب کنند که کارگران معمولی در کل سال به دست می‌آورند. در سطح جهان، هفت نفر صاحب ثروتی معادل ۳/۶ میلیارد نفر از فقیرترین افراد جهانند. این نابرابری‌ها به هیولا می‌مانند، توهین آشکاری‌اند به اصول اساسی عدالت و آزادی. برانداختن سلسله‌مراتب طبقاتی که باعث این نابرابری‌ها می‌شود باید در هر اردوگاه چپ محوریت داشته باشد. برابری اقتصادی ایده‌آلی است که باید رو به سوی آن داشت - نابرابری همیشه با ما بوده؛ نوستالژی یک گزینه نیست. در نبود چنین ایده‌آلی، مردم دل‌هایشان را از فانتزی‌های گذشته خواهند انباشت، بی‌خبر از اینکه قلب‌هایشان از غم نان مثل سنگ سخت خواهد شد.

گذشته را باید در مقام چیزی نگریست که می‌بایست از آن آموخت و الهام گرفت؛ نه هرگز چون چیزی بی‌عیب و نقص یا بذاته رجحان‌پذیر. وقتی مشتاقانه بدان توسل جوییم به آشوب‌ها، بی‌عدالتی‌ها، جنگ‌ها و رنج‌هایی که همواره آن را همراهی می‌کنند هم متوسل شده‌ایم. «زادیه اسمیت» به ما هشدار می‌دهد که «سفر زمان، هنری است احتیاط‌آمیز: سفری مفرح برای برخی و قصه‌ای وحشتناک برای برخی دیگر». نوستالژی یک نفر کابوس نفر دیگری است - و درحال‌حاضر به کابوس‌های بیشتری نیاز نیست.

منبع: ژاکوبن

ریویو

افسانه شایسته‌سالاری

بحران روبه‌رشد در نظام سرمایه‌داری ظرف چهل سال گذشته خود را با افت‌وخیزهای مختلف آشکار کرده؛ از تورم و بحران انرژی و رکود جهانی در ۱۹۷۴ تا سقوط سال ۱۹۸۷ وال‌استریت و آخرین نمونه آن در سال ۲۰۰۷. یکی از گویاترین نشانه‌های بحران مزمن میزان نرخ بهره است که امروز در پایین‌ترین حد خود قرار دارد. نرخ بهره کوتاه‌مدت در ایالات متحده و بسیاری کشورهای اروپایی سال‌هاست که به صفر رسیده و در برخی موارد منفی است. این نرخ عملا مالیاتی است که سرمایه پولی به بورژوازی تحمیل کرده با این هدف واهی که موجبات رشد را فراهم کند. در رابطه با طبقه کارگر و اقشار پایین طبقه متوسط نرخ بهره صفر و منفی مالیاتی است ویران‌کننده برای آنهایی که برای گذران زندگی‌شان متکی‌اند به مستمری بازنشستگی و حساب پس‌انداز.

کتاب «آیا آنها پولدارند، چون باهوشند؟» هم‌زمان با رقابت‌های اخیر انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا نوشته شده است. سیر وقایع و حقایقی که نویسنده از پایگاه طبقات مختلف در اعماق جامعه آمریکا ارایه می‌دهد، پاسخی است به اینکه چطور شد پیش‌بینی‌های بخش‌های گسترده‌ای از سیاستمداران و رسانه‌ها و نخبگان در هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه غلط از آب درآمد و اختلاف فاحشی با واقعیت داشت. این کتاب حاوی سه مقاله از جک بارنز دبیر سراسری حزب کارگران سوسیالیست و برگرفته از سه سخنرانی و گزارش‌هایی است که او طی ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۹ در همایش‌های عمومی این حزب عرضه کرده است. در فصل نخست نابرابری روبه‌تشدید طبقاتی در ایالات متحده تشریح شده است. کتاب به تجزیه و تحلیل توجیهاتی می‌پردازد که قشر روبه‌رشدی از متخصصان پردرآمد مطرح می‌کنند؛ قشری که فکر می‌کنند تحصیلات و هوش و ذکاوت‌شان این حق را به آنها می‌دهد که زندگی کارگران را مدیریت کنند. فصل دوم با عنوان «سیر صعودی تفکیک طبقات و شایسته‌سالاری فرهیخته» به تحولات اجتماعی و شکل‌گیری طبقات جدید می‌پردازد. این تحول طبقاتی محصول مبارزات برای آزادی سیاهان در دهه ۱۹۶۰ است که نظام تبعیض نژادی در ایالات متحده را سرنگون کرد. از جمله دستاوردهای آن مبارزان ایجاد سهمیه‌بندی ترجیحی در کار و تحصیل بود. به‌این‌ترتیب راه برای حضور سیاهان و زنان در بسیاری از عرصه‌ها گشوده شد. جک بارنز در این فصل همچنین به پیدایش یک قشر وسیع نسبتا جدید به نام شایسته‌سالاران در جامعه آمریکا می‌پردازد. بارنز می‌نویسد که زندگی و درآمد اعضای این قشرهای روبه‌رشد که در بنیادها و دانشگاه‌ها متمرکز هستند با تولید، بازتولید و چرخش ثروت اجتماعی عمدتا ارتباطی ندارند. وجود آنها با شرایط زندگی زحمتکشان و سایر مولدین، بیشتروبیشتر بیگانه می‌شود و فرقی نمی‌کند که پیشینه نژادی یا ملی‌شان چه باشد گرچه بقا و رشد این اقشار عمدتا ربطی به فرایند تولید ندارد ولی وجودشان با تولید و بازتولید روابط اجتماعی سرمایه‌داری کاملا گره خورده و آن‌گونه که نویسنده توضیح می‌دهد زندگی آنها وابسته به رانت و «انگل‌وار» است. فصل سوم با عنوان «سرمایه‌داری، طبقه کارگر و دگردیسی آموزش» بحث می‌کند که در جامعه سرمایه‌داری چیزی به نام تعلیم و تربیت بی‌طبقه وجود ندارد.

آیا آنها پولدارند چون باهوشند؟
جک بارنز
ترجمه: افشین صدرایی
ناشر: طلایه پرسو
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

بررسی

در ادامه جدل‌های نظری

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که کاملا تحت سلطه سرمایه‌داری است ولی اندکی از مردم اصطلاح «سرمایه‌داری» را به کار می‌برند، بسیاری نمی‌دانند معنای این اصطلاح چیست و حتی شمار بسیار بیشتری از مردم کوچک‌ترین تصوری از این امر ندارند که چطور کاملاً تحت سلطه آنند. اما هرچه نزد قاطبه مردم ناآشنایی و شاید بی‌توجهی به آن وجود دارد و همزمان چرخ‌های تجارت و سلطه جهانی به سود سرمایه‌داران می‌چرخد، روشنفکران و نظریه‌پردازان چپ‌گرا در تلاش برای فهم بهتر آن با اتکای به مفاهیم و اندیشه‌های مارکسی، نظریات جدیدی ارائه می‌دهند. بحث‌ها و البته نزاع‌ها و جدل‌های نظری میان آن‌ها به‌حدی جدی و گاه متکثر است که شاید نتوان شمار تفاسیر جدید از آرای مارکس و دیدگاه‌های پیرامون آن را با تعداد انگشتان دست نشان داد. از جمله آن‌ها می‌توان به «دیالکتیک دستگاه‌مند» اشاره کرد که در سال‌های اخیر با نام‌های گوناگونی مثل «دیالکتیک جدید»، «مارکسیسم هگلی جدید» و «دیالکتیک نظام‌مند» شناخته شده است. برخی از منتقدان «دیالکتیک دستگاه‌مند» خاستگاه این اصطلاح را رساله یک اقتصاددان ژاپنی بنام کوزو اونو در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و پیگیری و شرح و بسط آن توسط متفکر و اقتصاددان ژاپنی دیگری بنام توماس سکین می‌دانند که از سوی اساتید آمریکایی و اروپایی مثل رابرت آلبریتون، کریستوفر آرتور، تونی اسمیت، فرد موزلی، پاتریک مورای و چند نفر دیگر در سی، چهل سال اخیر دنبال شده است. آنها دیدگاه خود را در نقطه مقابل دیالکتیک تاریخی تعریف می‌کنند.

تفسیری را که آنها از مارکس عرضه می‌کنند می‌توان در سه ایده محوری دنبال کرد: «۱-روش دیالکتیکی مارکس منحصراً ناظر است بر راه و روشی که مارکس در بازنمایی دریافتش از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری به کار بسته است ۲- مهم‌ترین و شاید تنها جایی که مارکس از این راه و روش استفاده کرد جلد یکم کاپیتال است ۳- این راه و روش ساختمانی منطقی-مقولی را می‌سازد که مارکس تماماً از هگل گرفته است. در این منطق، گذار از یک مقوله به مقوله تالی از راه‌حل تضادی کلیدی صورت می‌گیرد که در معنای مقوله نخستین نهفته است و این تضاد تنها زمانی می‌تواند حل شود که مقوله تازه‌ای بیافریند که معنایش تضاد موجود در مقوله مقدم بر خویش را برمی‌انگیزد و فعال می‌کند». (ص ۲۰۸). در نظر منتقدان «دیالکتیک دستگاه‌مند» قادر نیست «برای بسیاری از تصمیمات استراتژیک اتخاذشده در کاپیتال، چه آن‌ها که ناظر بر شکل و چه آن‌ها که ناظر بر محتوای جلد یکم کاپیتال هستند، توضیحی بدهد. درواقع دیالکتیک دستگاه‌مند در تبدیل کاپیتال به چیزی که نیست، قربانی همان خطری می‌شود که مارکس خود در پایان کاپیتال شناخته و هشدارش را داده بود: پس از این ضرورت خواهد یافت تا منش ایده‌آلیستی بازنمایی مبنی‌بر اینکه گویا بحث بر سر تعینات مفهومی صرف و دیالکتیک بین این مقولات است تصحیح شود». (ص۲۱۲) همچنین این نقد به دیدگاه حاضر وارد است که خود را یا فقط منحصر به جلد یکم کاپیتال می‌داند یا کمابیش به این اثر منحصر می‌کند، درحالی‌که نحوه ارائه آثار معضلی است که باید در مورد همه آثار مارکس پاسخ داده شود. ضمن اینکه منتقدان، دیدگاه «دیالکتیک دستگاه‌مند» را متهم به مغلق‌گویی می‌کنند و معتقدند اساس صفت دستگاه‌مند که بناست «دیالکتیک دستگاه‌مند» را از غیر دستگاه‌مند جدا

نقد دیالکتیک دستگاه‌مند
تألیف و ترجمه: کمال خسروی
ناشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

کند روشن نیست. آن‌ها می‌پرسند چطور می‌شود تصور کرد که مثلاً منطق صوری یا منطق کانت دستگاه‌مند نباشند؟ بنابراین در نظر آنها منظور از نظام‌مندی یا «دستگاه‌مندی حتماً چیز دیگری است ولو آنکه در انتخاب صفتی که قرار است وجه تمایز دیالکتیک‌شان باشد، هوشمندی یا دست‌کم سلیقه به خرج نداده‌اند». (ص ۷۵) در نظر منتقدان، آن‌ها به‌غلط مارکسیسم را با تاریخی‌گری اشتباه گرفته‌اند. در ایران نیز به تبع این جدل‌ها، مترجمانی به ترجمه و معرفی «دیالکتیک دستگاه‌مند» یا «دیالکتیک نظام‌مند» پرداختند و البته بحث‌هایی مجازی نیز پیرامون آن شکل گرفت. یکی از منتقدان جدی و پیگیر این جریان فکری کمال خسروی بود که به‌تازگی کتابی در نقد این دیدگاه نظری از سوی نشر چشمه منتشر کرده است. او تاکید دارد: «ما می‌توانیم روش مارکس در کاپیتال را «روش مارکس» بنامیم و از آن تصوری روشن و مستدل داشته باشیم. ما می‌توانیم روش مارکس را روشی «دیالکتیکی» بنامیم یا از آن تحت عنوان «دیالکتیک مارکس» یاد کنیم و با این وجه تشخص، آن را از رویکردهای قیاسی، تحلیلی و استعلایی متمایز کنیم. ما می‌توانیم با مشخص‌ترکردن این «دیالکتیک» با صفاتی مانند «انتقادی» و «انقلابی» روش مارکس را از بندهای ایدئالیسم مطلق هگلی و ملزومات آن برهانیم و با این کار تعین تاریخی‌اش را، تاریخیتش را، و استواربودنش را بر ماتریالیسم پراتیکی برجسته سازیم. من در همه آنچه کاویدم، در «دستگاه‌مند» یا «نظام‌مند» یا «نظام‌وار» نامیدن دیالکتیک مارکس بهره و هوده‌ای نیافتم». (ص۱۰۶)

کتاب حاضر دو بخش دارد: دو نوشته خسروی در نقد «دیالکتیک دستگاه‌مند» در بخش نخست که محتوای اصلی کتاب حاضر را می‌سازند، به‌همراه ترجمه چند نوشته کوتاه دیگر از صاحب‌نظرانی چون هانس گئورگ بکهاوس، هلموت رایشلت، ولفانگ فریتز هاوگ و برتل اولمن در بخش دوم که می‌توانند به آشنایی با پیشینه اصلی این دیدگاه در مباحث مارکسیستی و نقد آن‌ها کمک کنند. نوشته نخست با عنوان «دیالکتیک شکل ارزش» مقاله کوتاهی است از بکهاوس که می‌توان آن را سنگ بنای بحث‌های مربوط به «شکل ارزش» دانست که چهار دهه بعد از نخستین تلاش روبین، انگیزه بحث‌های بسیاری بین مارکسیست‌ها و پژوهش‌هایی درباره روش مارکس و روش اقتصاد سیاسی در دهه ۱۹۷۰ در آلمان شد. نوشته دوم با عنوان «درباره رابطه روش منطقی و روش تاریخی» بخش کوتاهی است از اثر مهم هلموت رایشلت که به طور ویژه یکی از مبانی یا نقاط عزیمت آنچه را سپس در اروپای‌غربی، آمریکا و کانادا به گرایش «دیالکتیک دستگاه‌مند» یا «دیالکتیک جدید» یا «دیالکتیک سرمایه» شهرت یافت، کنکاش و بررسی کرده است. نوشته سوم با عنوان «کاپیتال‌خوانی تازه» بخش هفتم از اثر جدلی فریتز هاوگ است که می‌تواند نقدی به پیشگامان فکری «دیالکتیک دستگاه‌مند» ارائه کند. در این بخش هاوگ برای نمایش بحث‌های به گمان او بی‌معنای برخی از نمایندگان روش منطقی گفته‌هایی از آنها نقل کرده است که در نظرش زبانی مطنطن، عالم‌مآبانه و دشوار دارند و می‌کوشد از این طریق به نقد خود عمق بیشتری بدهد. نوشته چهارم نیز مقاله‌ای است از برتل اولمن با عنوان «روش دیالکتیکی مارکس چیزی بیش از شیوه ارائه است» که با تعیین و تعریف چارچوب نقاط عزیمت دیالکتیک دستگاه‌مند نقدی گسترده‌تر از این دیدگاه را پیش می‌کشد.